

داستان شخصی که در راه مردم بوته های خار می کاشت

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان شخصی که در راه مردم

بوته های خار می کاشت

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

خار بُنِ دان هر یکی خوی بدت

بار ها در پای، خار آخر زدت

۱۲۴۰/۲

داستان شخصی که در راه مردم بوته های خار کاشت

(دفتر دوم - از بیت ۱۲۲۷)

شخصی در راه مردم بوته های خار کاشت. هر روز بوته ها بزرگ تر و زیادتر می شدند، جامه ی مردم را می دریدند و پای آنان را مجروح می کردند. مردمی که از آن راه می گذشتند، او را از این کار منع کرده، از او می خواستند خارها را بکنند. اما او توجهی نمی کرد. تا جایی که مردم عاجز شدند و از او به حاکم شکایت بردند. حاکم او را خواست و دستور داد خارها را بکند. آن شخص مردم آزار، قول داد که به زودی این کار را خواهد کرد. اما به قول خود وفا نکرد و انجام آن را به امروز و فردا موکول می کرد و هر روز خار محکم تر و استوار تر می شد. حاکم دوباره او را خواست و گفت: تو هرچه زودتر باید خارها را بکنی، زیرا هر روز که می گذرد، بوته های خار محکم تر می شود و تو

پیرتر و ناتوان تر. روزی خواهد رسید که در تو آن توان کندن
خار نخواهد ماند.

آن درختِ بد، جوان تر می شود
وین کَننده، پیر و مُضَطَّر می شود
خارُبُن^۱ در قوَّت و برخاستن
خار کَن در پیری و در کاستن
خارُبُن هر روز و هر دم سبز تر
خار کَن هر روز زار و خشک تر
او جوان تر می شود، تو پیرتر
زودباش و روزگار خود مَبَر
۱۲۳۶/۲

شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی در پایان داستان پیش (کلوخ انداختن تشنه
بر آب) بحث سجایای سجده و نیایش به خدا را پیش می کشد
و می گوید: نیایش، دشمن نفس است و هر چه این تسلیم و

^۱ - خارُبُن: ریشه ی خار .

داستان شخصی که در راه مردم بوته های خار می کاشت

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

نیایش به خدا زیادتر باشد، قدرت و قوت نفس در انسان کاهش می یابد. این، در واقع همان جهاد اکبر است که پیامبر اسلام فرموده است. جنگ با نفس، کار خُردی نیست. بسیار دشوار و سهمگین است. بنابراین تا هنگامی که جوانیم، بهتر می توانیم با این دشمن انسان بجنگیم. زیرا که:

اندر آن ایام کس قدرت بُود

صحت و زور دل و قوت بُود

و آن جوانی همچو باغ سبز و تر

می رساند بی دریغی بار و بر

چشمه های قوت و شهوت، روان

سبز می گردد زمین و تن بدان

۱۲۱۶/۲

در حالی که وقت پیری، قدرت و جسارت جنگ با این غول درون، از انسان سلب می شود. در این حال است که ریشه های ویرانگر نفس در درون ما قدرت گرفته، معدوم کردن آن اگر غیر ممکن نباشد، بسیار دشوار است.

بیخ های خوی بد محکم شده

قوت بر کردن آن کم شده

۱۲۲۶/۲

ظاهراً ذهن مولوی اینجا به همین داستان (شخصی که در راه مردم بوته های خار می کاشت) متبادر می شود و آن را نقل می کند.

در این داستان شخصی که خار کاشت، ما انسان ها هستیم و خار نماد خلق و خوی بد و ناشایسته و در یک کلام همان نفس اماره ما است:

خارِبُنِ دَانِ هَرِ یَکِی خَوِی بَدَتِ
بَارِ هَا دَرِ پَایِ، خَارِ آخِرِ زَدَتِ^۱
بَارِ هَا اَزِ خَوِی خُودِ خَسْتِه شَدِی
حَسِ نَداری، سَخْتِ بِی حَسِ آمَدِی^۲
گَرِ زِ خَسْتِه گِشْتِنِ دِیگَرِ کِسانِ
کِه زِ خُلُقِ زِشْتِ تُو هَسْتِ آن رِسانِ^۳
غافلِی، باری زِ زِخْمِ خُودِ نِه ای

^۱ - بوته ی خار در این جا، به معنی همان خلق و خوی بد تو است که بارها پای تو را زخم کرده است.

^۲ - بارها از خلق و خوی بد خود زخمی شدی (خسته = زخمی) و چون احساس نمی کنی، نمی فهمی. گویی اصلاً حس نداری.

^۳ - اگر از مجروح کردن دیگران، که ناشی از خلق و خوی بد تو است، (بقیه ی جمله در بیت بعد آمده است)

تو عذاب خویش و هر بیگانه ای^۱
یا تبر برگیر و مردانه بزن
تو علی وار این در خیبر بکن
یا به گلشن وصل کن این خار را
وصل کن با نار، نور یار را^۲
تا که نور او گُشد نار تو را
وصل او گلشن گُند خار تو را
۱۲۴۰/۲

تا هنگامی که جوانیم (جوان از نظر نیروهای روانی، نه از نظر جسم) باید هر چه زودتر این خارهای آزار دهنده نفس را ریشه کن کنیم، وگرنه هر روز بیشتر قدرت می گیرند و زمانی می رسد که قدرت آن بسیار زیاد تر از ما می شود. تا جایی که دیگر هیچ چاره و درمانی نمی یابیم و در چنگال قدرتمند او گرفتار خواهیم بود. در چنین وضعیتی است که هر چه بفرماید، باید بپذیریم و انجامش دهیم.

^۱ - آگاه نیستی، از زخمی که خود به خود می زنی، آگاهی. بنابراین تو هم به خودت رنج و عذاب می دهی و هم به دیگران.
^۲ - و یا این خار را به بوته ی گل وصل کن (به مرشد کامل وصل شو) و آتش (نار) درونت را به نور او متصل گردان.